



هر چه خوبی است از خداست و هر چی بدی است از خودمان است/ اولیاء الهی و دنبال نصیحت رفتن!

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: یک معنای که اولیاء الهی برای «و قبولِ مِمَّنْ یَتَصَحَّه» تبیین کردند، این است که یعنی انسان باید به دنبال نصیحت باشد و هر کس، او را نصیحت کرد، بگوید: دستت درد نکند که نصیحت می‌کنی.

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: یک معنای که اولیاء الهی برای «و قبولِ مِمَّنْ یَتَصَحَّه» تبیین کردند، این است که یعنی انسان باید به دنبال نصیحت باشد و هر کس، او را نصیحت کرد، بگوید: دستت درد نکند که نصیحت می‌کنی. این خیلی مهم است؛ یعنی آماده پذیرش نصیحت است. نمی‌گوید: من خودم بالا رفتم و مطالب را طی کردم. به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله قرهی در دویست و نودمین جلسه درس اخلاق خود مطالبی بیان کرده که متن آن در پی می‌آید:

مراقبه در اعمال خیر!

بیان کردیم: انسان باید بالجد بداند که هم ذوالجلال و الاکرام، مراقب اوست و هم عالم، از جمله اعضاء و جوارح خود انسان که روایت آن بیان شد.

تفاوت این دو مراقب هم این است که مراقب اول، مراقب لطیف، مراقب رحیم و مراقب با جود و کرم است، عیب انسان را می‌پوشاند و ستار العیوب است؛ اما مراقب‌های دیگر حتی اعضاء و جوارح خود انسان، ولو این‌جا هم شهادت ندهند، فردای قیامت، علیه انسان شهادت می‌دهند. یعنی مراقبینی هستند که اعمال انسان را ضبط می‌کنند و بعد علیه انسان شهادت می‌دهند.

لذا اگر انسان در این مطلب، خوب تأمل کند، در این دنیا حتی به خودش هم اعتماد نمی‌کند! چون هم در بیرون، دشمن دارد و هم دشمن‌ترین دشمن‌ها را در درون دارد «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ تَقْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» [1]. آن که من را فریب می‌دهد و امروز دنیا و ما فیهی آن و جلوات آن را به رخ من می‌کشد و من را به دنیا و گناه دعوت می‌کند. اما فردا او، اول مدعی است و این اعضاء و جوارحی که با او گناه کردند و به صورت ظاهر لذت بردند، دشمن من می‌شوند. لذا این لذت‌گذا که به نامردی اعضاء و جوارح ختم می‌شود که علیه خود انسان شهادت می‌دهند، ارزش ندارد. لذا انسان در همین مطالب، مواظب است.

این‌که می‌خوانیم که در زمان نبی مکرم، خاتم رسل، محمد مصطفی (ص)، بعضی از صحابه، ریگ‌های ریزی در دهان می‌گذاشتند که اگر می‌خواستند حرف بزنند، آن‌ها حرکت کنند تا به تعبیری مز مزه کنند که چه می‌خواهند بگویند. چون می‌ترسیدند این زبان - که بیان می‌شود زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد - فردای قیامت علیه‌شان شهادت دهد و به آن اعتماد نداشتند.

لذا اولیاء خدا، عرفای عظیم‌الشأن و متخلقی‌ن به اخلاق الهی قائل به این هستند که یکی از خصوصیات عبد حقیقی باید این باشد که هرگز به هیچ چیز، جز لطف و پروردگار عالم، ولو افعال و کردار خودشان هم اعتماد نداشته باشند. چون اولیاء خدا می‌گویند: یکی از انواع انحراف، این است که صورت ظاهر اعضاء و جوارح گناه نمی‌کنند، اما در اصل، گناهی می‌کنند که شاید از بعضی گناه‌ها، بدتر باشد و تو را فریب دهد. مثلاً با دستت صدقه دادی که صدقه، ضل و سایه است و ترفع البلاء است، اما بعد از آن، فخر بفروشی!

عرفا، نکته‌بین هستند. آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی نکته‌ای را در مورد این روایت که می‌فرماید: اگر دست راستت صدقه داد، دست چپت نفهمد، می‌فرمودند که نکته خیلی عجیبی است. می‌فرمودند: معنی این روایت، می‌تواند این باشد که این دست، حتی در عمل خیر، خیلی احساس نکند کاری کرده که آن دست هم خبر نداشته باشد. و الا معمول آن، این است که تمام اعضاء و جوارحی که متعلق به من هستند، از هم باخبر هستند. مگر می‌شود من دست در جیبم بکنم و دست دیگرم ندانم؟! این، صورت ظاهر مسئله است، اما موضوع، این است که آن‌قدر مراقب باش که حتی به عمل خیرت اعتماد نکن.

لذا در مراقبه، علاوه بر این که باید مراقب باشی که با اعضاء و جوارحت که فردای قیامت، علیه تو شهادت می‌دهند، گناه نکنی که هیچ! باید حتی به اعمال خیری هم که اعضاء و جوارحت انجام می‌دهند، اعتماد نکنی؛ یعنی باید فقط اعتماد به ذوالجلال و الاکرام، آن هم به لطف پروردگار عالم داشته باشی. «عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک یا کریم».

سه خصلتی که مؤمن به آن، محتاج است

وجود مقدس حضرت جواد الائمه (ع) روایتی دارند که به مناسبت شهادت آن امام همام، از آن، بهره می‌بریم. حضرت در این روایت نکته‌ای را بیان می‌فرمایند که بسیار عالی است. می‌فرمایند: «المؤمنُ یحتاجُ إلى توفیقٍ من الله، و واعظٍ من نفسه، و قبولٍ مِمَّنْ یَتَصَحَّه» [2]. مؤمن در هر حالی احتیاج به سه خصلت دارد:

توفیق از جانب خدا

«توفیق من الله»، یعنی باید بداند اگر عمل خوبی هم انجام می‌دهد، به خاطر خودش نیست، بلکه توفیقی از جانب خداست، «و ما توفیقی إلا بالله» [3]. ما هم باید این مطلب را تمرین کنیم و آن‌قدر مراقب باشیم که دائم به خودمان تذکار بدهیم.

اصل مراقبه، در تذکار دائمی است

سلطان العارفین، آیت‌الله العظمی ملا فتحعلی سلطان‌آبادی، آن آیت عظمی می‌فرمایند: اصل مراقبه، در تذکار است. یعنی اگر

می‌خواهی مراقبه داشته باشی، مدام به خودت تذکر بده و یادآوری کن. آن‌قدر بگو که ملکه وجودیت بشود. عندالاولیاء، حتی عادت، چیز بدی نیست. البته اگر عادت به عمل زشت بود، چیز بدی است. اما مثلاً اگر انسان، عادت کرد که تا اسم حضرات معصومین(ع) را شنید، ناخودآگاه صلوات بر محمد و آل محمد(ص) بفرستد، این عادت، عادت خوبی است. درست است که این کار او، حسب عادت است، اما خوب است.

گاهی سؤال پیش می‌آید: اگر در یک جایی شنیدیم که دارند صلوات می‌فرستند و می‌گویند: برای سلامتی ... صلوات، اما نفهمیدیم برای سلامتی چه کسی می‌گویند، فقط شنیدیم همه دارند صلوات می‌فرستند و ما هم حسب عادت، صلوات فرستادیم، آیا کار ما درست است؟! شاید برای یک ضد انقلاب یا دشمن ولایت و ... صلوات فرستاده باشند! باید گفت: چرا غلط باشد؟! شما لفظی را شنیدید که عنوان درود بر محمد و آل محمد(ص) است و حالا کار ندارید برای چه کسی دارند می‌گویند و شما هم به پیامبر و آلش درود فرستادید.

لذا سلطان‌العارفین، آیت‌الله العظمی ملافتحعلی سلطان‌آبادی می‌فرمایند: اصل مراقبه این است که مدام به خود تذکار دهی و یادآوری کنی. پس انسان باید دائم به خودش بگوید: این عمل خیر برای من نیست؛ چون اعضاء و جوارح برای من نیست. ضمناً توفیق این عمل خیر هم برای من نبوده، بلکه پروردگار عالم مرحمت کرده است «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» اگر واقعاً این را بدانیم و ملکه وجودی‌مان شود که همه توفیقات از جانب خداست، معلوم است دیگر به عجب، گرفتار نمی‌شویم. اولیاء می‌گویند: بالاترین گناه مؤمنین، عجب است و به همین خاطر، ظن به اکبر و عجب، عندالاولیاء، مطلبی است که خیلی از آن، ناراحت هستند و مواظب هستند که نکنند فکر کنند برتر از دیگران شدند.

مراقبه اولیاء خدا

لذا وقتی در دعا می‌گوییم: «إلهی لاتکلینی إلی نفسی طرفة عین ابداء»، معنایش، برای امثال من، این است که نکنند یک لحظه رهایم کنی؛ چون اگر رها بشوم، گناه می‌کنم و این اعضاء و جوارح را در استخدام گناه درمی‌آورم و در آن راه، خرجش می‌کنم. اما عرفای عظیم‌الشأن با این دعا می‌خواهند بگویند: یک موقع من را به حال خودم واگذار نکنی که فکر کنم اعمالم از ناحیه من است و احساس کنم که این، من هستم که دارم این عمل را انجام می‌دهم؛ چون این عجب، یک گرفتاری و گناه بزرگی در بین گناهان کبیره است - شما می‌توانید به بحث عجب در حدیث اربعین امام راحل عظیم‌الشأن مراجعه کنید که عجیب تکان‌دهنده است! -

لذا وقتی عنوان عجب به وجود می‌آید، اولیاء خدا می‌ترسند، می‌لرزند و وحشت دارند که نکنند من که دو عمل صالح انجام دادم، فکر کنم بهتر از دیگران هستم. چون ای بسا آن کسی که یک عمر گناه می‌کند، در یک لحظه، تحولی در او ایجاد شود و اوج بگیرد، ولی آن که عمل صالحی دارد، فکر کند این توفیق برای خودش است و در آن، باقی بماند! آن پروردگاری که بیان کردیم همیشه مراقب است، این‌قدر در مراقبه، عنایت دارد و لطف می‌کند که نه تنها گناهان فردی را که قبلاً گناه می‌کرده، به رخس نمی‌کشد و توبه او را می‌پذیرد، بلکه می‌فرماید: «يُبدِلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» [4]! یعنی تمام گناهان او را به حسنات تبدیل می‌کند.

مگر می‌شود که کسی، یک عمر گناه کند، حالا همه آن گناهان، تبدیل به حسنه شود؟! ما درک نمی‌کنیم یعنی چه! وقتی توبه کردیم، نه تنها پاکش می‌کند، بلکه می‌گوید: چقدر گناه کرده بودی، یک؟ دو؟ ده؟ صد؟ هزار؟ - یک عمر، گناه کردیم و دیگر حسابش از دستان در رفته - حالا همه آن‌ها را تبدیل به حسنات می‌کنم!

اگر یک مقدار تأمل کنیم، می‌بینیم این، دیگر واقعاً خیلی عجیب و غریب است! جود و کرمش تا کجاست؟! گاهی انسان در خانه کریم می‌رود، اما او، «اکرم الاکرمین» است و هر چه گناه کردی، تبدیل به حسنه می‌کند!

لذا مراقبه عرفا، این است که می‌گویند: من می‌ترسم آن شخص گناه‌کار توبه کند، جلو برود و اوج بگیرد و من هنوز مانده باشم و فکر کنم این، عمل من است! لذا اولیاء خدا بعد از این که مراقبه می‌کنند که گناه نکنند، از آن‌جا به بعد، دیگر مراقبه می‌کنند که نکنند بگویند: این عمل صالح، برای من است، «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ».

لذا نکته ای را بیان کنم که خیلی جالب و زیبا است! خدا آیت‌الله مولوی قندهاری، آن کنز خفی الهی را رحمت کند. یکی از اعظم به مشهود آمده بودند و به دیدن آقا رفتند. بنده هم به همراه ایشان رفتم. آقا از ایشان خیلی استقبال کردند. بعد آن مرد بزرگوار و الهی(ره) گفتند: آقا! من دوست دارم شما به من یک ذکر بگویید. با هم تعارفاتی کردند و بعد آقا فرمودند: حالا که امر می‌فرمایید عرض می‌کنم، شما زیاد بگویید: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» و مدام به این ذکر، مشغول باشید.

بنده با یکی از آقایان و همچنین حاج شیخ علی خسروی - که الآن هستند و خدا حفظشان کند - در آن‌جا بودیم. آقا بعد از این که این ذکر را به آن مرد الهی بیان کردند و حتی به عدد مخصوص هم گفتند - که حالا آن عدد را بیان نمی‌کنم - ، به ما فرمودند: شما نگویند!

من تعجب کردم و با خود گفتم: ذکر، ذکر است، چرا ما ذکر به این قشنگی را نگوئیم؟! آقا در آن جلسه چیزی نفرمودند. اما خیلی جالب است، بعد از مدتی که مجدداً به مشهود رفتیم، آیت‌الله مولوی قندهاری فرمودند: آن روز خیلی من من می‌کردی و در درون خودت می‌گفتی: بپرسم یا نپرسم - جالب این است که دقیقاً همین‌طور بود و انصافاً خیلی دوست داشتم که بپرسم - ، ولی اگر می‌پرسیدی، می‌گفتم. حالا من خودم می‌گویم، آقایان! آن مرد الهی، مراحل را طی کرده و در مرحله بالای مراقبه هست و فقط باید برای این که لحظه‌ای غفلت نکند - که این‌طور هم نمی‌شد؛ چون ایشان مراقبه عجیبی داشتند - این ذکر «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ تبارک و تعالی» را به همان عدد مخصوصی که برای ایشان بیان کردم، بگوید.

لذا این که بدانیم توفیقات انجام اعمال خیر هم از جانب خداست، از مراقبه است. یک موقع کسی مراقبه می‌کند که با این

دست، با این چشم و ... گناه نکند، اما باید دانست که مراقبه مراحل بالایی هم دارد و اولیاء خدا هم تا آخر عمر مراقبه دارند، اما این مراقبه کجا و آن مراقبه کجا؟! البته آن‌ها هم از همین مراقبه اولیه به آن‌جا رسیدند.

واعظی در درون

لذا وجود مقدس حضرت جواد الائمه(ص) عنوان احتیاج دائمی مؤمن را بر این سه چیز قرار می‌دهند که اولین مورد آن، «توفیق من الله عزوجل» است. مسئله دوم که باز هم به مراقبه برمی‌گردد، این است که حضرت می‌فرمایند:

«و واعظ من نفسه»، یک واعظی از درون خودش داشته باشد. این مطلب اتفاقاً از آن مراقبه‌های دائمی است.

با یکی از اولیاء خدا(اعلی الله مقامه الشریف) (همین بزرگواری که از آیت‌الله مولوی قندهاری ذکر گرفتند) به حرم حضرت ثامن الحجج(ص) رفتیم. بنده عرض کردم: آقا! من می‌روم تجدید وضو می‌کنم، شما بروید تا من بیایم. من فقط می‌خواستم وضو بگیرم، اما ایشان فکر کرده بود که من می‌خواهم به بیت‌الخلاء هم بروم. من وضو گرفتم و سریع آمدم، دیدم ایشان نزدیک ضریح دارد خیلی راحت با امام رضا(صلوات الله و سلامه علیه) حرف می‌زند. من پشت سر ایشان بود و ایشان خیلی آرام می‌گفت: به لطف شما وضعم بد نیست، اما آن که ما خواستیم و خدمتتان عرض کردیم، آن را مرحمت کنید که ما آدم شویم و بعد همین‌طور اشک بر روی محاسنشان می‌ریخت. یعنی آقا را می‌دید و حرف می‌زد!

کما این که آیت‌الله مولوی قندهاری هم همین‌طور بودند و خود حضرت از درون ضریح، به ایشان شیئی را داده بودند که این شیء را درون کفن ایشان گذاشته بودند و با ایشان دفن کرده بودند.

آن مرد بزرگوار الهی هم که ما با ایشان مشهود رفته بودیم، همین‌طور با حضرت حرف می‌زد. خیلی عجیب بود. من یک‌باره گریه‌ام گرفت. آقا متوجه شد، گفت: آمدید؟! مگر بیت‌الخلاء نرفته بودید؟! گفتم: بله، ولی فقط می‌خواستم وضو بگیرم. من فهمیدم که این ارتباط برای ایشان خیلی راحت بود. کأن می‌بینند.

همین حالت «واعظ من نفسه» را هم من در ایشان دیدم. ایشان یک موقع ناخودآگاه بیان می‌فرمود: نمی‌دانم چه کارهام، نمی‌دانم چه کارهام، نمی‌دانم چه کارهام یعنی یک چیزی کأن از درون با او حرف می‌زد، یا مثلاً به لسان قالیه دائم می‌فرمود: همه چیز خودش است، ما هیچ کاره‌ایم، همه چیز خودش است. حتی دیگران هم این مطالب را از ایشان شنیده بودند؛ یعنی این واعظ در درون، مدام به او می‌گوید که تو هیچ کاره‌ای و این‌چنین مراقبت می‌کند. ایشان خودمانی با پروردگار عالم صحبت می‌کرد و می‌گفت: بدبختی‌ها از من است، کرم از توست، قربانت بروم کرم‌ت را زیاد کن.

یعنی اولیاء خدا در درون می‌دانند اگر مطالبی دارند و با این اعضاء و جوارح، عمل خیری را انجام می‌دهند، از لطف اوست، لذا می‌گویند: کرم‌ت را زیاد کن. بعد هم که می‌گویند: بدبختی اگر باشد، از من است؛ یعنی وقتی گناه کردم، از من است که نعوذبالله زبانم را به غیبت و تهمت چرخاندم یا یک لحظه می‌خواستم گوشم را تیز کنم که غیبت بشنوم و

مطلبی در مورد مراقبه همین مرد الهی بگویم که خیلی جالب است. یک مطلبی پیش آمده بود و دو نفر داشتند به تعبیری با هم جر و بحث می‌کردند. من گفتم: آقا! بگذارید ببینیم چیست. فرمود: گوش نده، اولش می‌خواهی ببینی که جر و بحث این‌ها چیست که بخواهی حل کنی و کار خیر انجام دهی؛ بعد آرام آرام عادت می‌کنی که حرف‌های دیگران را بدون این که آن‌ها بخواهند گوش دهی. اگر بخواهند موضوعشان را حل کنند، خودشان سراغ تو یا سراغ من می‌آیند؛ خودت نمی‌خواهد گوش دهی.

لذا گاهی این مطالب، انسان را فریب می‌دهد. باید مواظب باشیم که این واعظ در درون، واعظ حقیقی باشد. وقتی با خود می‌گویی: ببینم قضیه چیست که این‌ها با هم بحث می‌کنند، واعظ درونی تو باید بگوید: چرا گوش می‌دهی؟! گوش نده، اگر آن‌ها چیزی نیاز داشته باشند، خودشان پیش تو می‌آیند و گرنه خودشان دو رفیق هستند، حل می‌کنند. لذا وقتی دو طلبه در حجره دارند صحبت می‌کنند، به شمای طلبه ربطی ندارد که چه می‌گویند. وقتی دو دانشجو دارند در دانشگاه با هم بحث می‌کنند، به شما جوان عزیز ربطی ندارد. اگر مشکلی دارند خودشان حل می‌کنند. اگر خواستند، خودشان به تو می‌گویند، ولی اگر نخواهند، به تو ربطی ندارد. این که من گوش دهم، ببینم این‌ها چه می‌گویند، درست نیست؛ چون انسان آرام آرام عادت می‌کند و این گوش، گرفتار می‌شود، یله و رها می‌شود، تا یک چیزی شد، می‌ایستد ببیند چه می‌گویند.

از رفاقت با کسی که مدام، گناه دیگران را می‌بیند، بر حذر باشید!

یک کسی خدمت آیت‌الله مولوی قندهاری آمده بود و گفته بود: آقا! خیلی وضع، خراب است. آقا فرموده بودند: چطور؟!

به این مطلبی که می‌خواهم بیان کنم توجه بفرمایید، البته این، به این معنا نیست که ما چشمان را به گناهی که کسی، مرتکب می‌شود، ببینیم. اتفاقاً روایتی است که وجود مقدس جوادالائمه(ع) بیان می‌فرمایند: اگر کسی، گناهی در جامعه دید و سکوت کرد، همان قدر گناه را به پای او هم می‌نویسند، البته اگر در خصوصی، خودش باشد که به من و تو ربطی ندارد و «و لا تجسسوا» می‌شود. مثلاً یک موقعی کسی، بدبخت است و گرفتار شده و گناه می‌کند، باید دعا کنیم خدا هدایتش کند. به شرطی که فقط در خانه‌اش گرفتار شده باشد و به تعبیری خانه تیمی نباشد که یک عده دیگر، جوان‌ها را هم بیاورد و منحرف کند و نعوذبالله به مسائل جنسی و ... گرفتار کند. اگر آن‌طور شد، طبیعی است انسان باید جلوی آن‌ها بایستد و بگوید و افشا کند، این بحثش جداست.

اما آن مطلبی که آن فرد می‌گفت، در بحث فردی بود که آمده بود نزد آیت‌الله مولوی قندهاری و گفته بود: کسی این‌طوری است. ایشان فرموده بودند: پس برای چه می‌گویی؟ گفته بود: آقا! ما داریم رد می‌شویم، یک موقع نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در ماشین خدای ناکرده دارند کارهای زشت و اعمال منافی عفت، انجام می‌دهند. ایشان یک‌باره خشم کردند (اولیاء خدا تا مهربان هستند، مهربان هستند، ولی اگر خشم هم بکنند، بد خشم می‌کنند) و گفتند: آقا! شما غلط می‌کنید مردم را می‌بینید، این

چشمت، هرزه است، چطوری شما داخل ماشین را می‌بینید؟! یک موقع ماشین دارد از جلوی شما می‌آید، می‌بینید، ولی این که خودتان نگاه می‌کنید تا ببینید چه خبر است، درست نیست. معلوم است دل شما مریض است و اختیار این چشم از دستتان رفته است، ولو به اینکه می‌خواهید بیان کنید که گناه در جامعه زیاد شده است.

البته همان‌طور که بیان کردم، این مطلب به این معنا نیست که ما امر به معروف و نهی از منکر نکنیم. بحث، چیز دیگری است. بحث، این است که این چشم، هرزه شده است، مدام نگاه می‌کند ببیند این‌ها چکار می‌کنند.

بعد ایشان فرمودند: اگر کسی این خصلت را داشت و گفت: من دارم می‌بینم در ماشین‌های مردم چه خبر است، دارند این کار را می‌کنند و ...، با او رفاقت نکنید؛ چون شما را به انحراف می‌کشاند، ولو به صورت ظاهر مؤمن باشد. حالا اگر یک لحظه چشمت می‌خورد، اشکال ندارد، اما چنین کسی قشنگ می‌خواهد نگاه کند ببیند چه خبر است و چه کار می‌کنند که این، معلوم است چشمش، هرزه شده است و ایشان می‌فرمودند: با او رفاقت نکنید، ولو به صورت ظاهر جزء مؤمنین، متدینین و حزب اللهی‌ها باشد.

لذا چشم، خیلی مهم است و انسان باید مواظب باشد و در درون خودش واعظی باشد که بگوید: دقت کن به گناه دچار نشوی، مواظب باش یک موقعی انحراف برای تو به وجود نیاید.

مراقبه و یادآوری دائم

واعظ درونی چیست؟ به انسان دائم می‌گوید: هرچه خوبی است، از ناحیه خدا است و هرچه بدی است، از توست. پس اگر لطف خدا شامل حالش شد و توفیق کار خوب داشت، دیگر عجب او را نمی‌گیرد و می‌گوید: بدی از من است و خوبی از اوست؛ پس من کارهای نیستم. مراقب است و این را دائم می‌گوید.

اولیاء خدا هرچه بالاتر می‌روند، همین «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» که بیان کردیم، ذکر آن‌هاست که باید به آن عدد مخصوص هم بگویند چون باید دائم این مطلب را به خود تذکار بدهند (اصلاً خود ذکر یعنی یادآوری) و مدام یاد کنند، طوری که دائم شب و روزش را و حتی در خواب بدانند که همه توفیقاتش از ناحیه خداست.

این مطلب را راجع به وجود مقدس آقاچانمان، حضرت حجت‌بن‌الحسن‌المهدی(عج) هم بیان کردیم. اولیاء خدا این‌قدر یاد آقا هستند که فقط آن دقایقی که بیان کردیم: قبل از خواب، با آقاچان حرف بزنید، نیست. آن‌ها می‌نشینند، یاد آقاچان هستند؛ بلند می‌شود، یاد آقاچان هستند؛ اما نه این‌که مدام بیان کنند و از ارتباط خود با آقا بگویند. این‌ها این‌طور نیستند که بگویند: ما با حضرت ارتباط داریم و دکان و بازار راه نمی‌اندازند. اصلاً مگر این‌ها می‌آیند آن عشق‌بازی و خلوتشان با آقاچان را بیان کنند؟ با این که دائم یاد آقا هستند.

خدا آن مرد الهی و عظیم‌الشأن حاج اسماعیل دولابی را رحمت کند. ایشان یک مرتبه فرمودند: یک آقایی به نام سید حامد بود که پیر شده بود. یک مواقعی همین‌طور که داشت حرف می‌زد، می‌گفت: آخیش! یک مواقعی هم همین‌طور که نشسته بود می‌گفت: آخیش! گفتیم: آقا! این آخیش چیست؟ گفت: مگر من می‌گویم: آخیش؟! گفتیم: آقا! خواهشاً بگویید این چیست؟ ایشان فرمودند: آخر عمر این شخص بود، شاید به یک سال نگذشت که فوت کرد. به همین خاطر راضی شد و گفت: من یاد آقا هستم، منتها من از آن اولی که یادم آمد، گفتم: آخیش؛ یعنی خوشم آمد. حالا دیگر این مطلب، همیشگی شده و این آخیش من معنای دیگری دارد و ناخودآگاه می‌گویم.

کما اینکه من خودم این را در یکی از اولیاء خدا دیدم. خدا آیت‌الله دزفولی(اعلی الله مقامه الشریف) را رحمت کند. ایشان یک جمله داشت، می‌گفت: قربونت برم! گاهی هم می‌گفت: ای قربونت برم! معلوم بود کجا بودند و این‌ها دیگر ناخودآگاه به زبان‌شان جاری می‌شد.

اگر انسان، دائم به یاد مراقبت باشد «وَاعِظْ مِنْ نَفْسِهِ»، اصلاً خصوصیتش این می‌شود که دیگر می‌داند همه چیز از ناحیه خدای تبارک و تعالی است، لذا دیگر عُجبی او را نمی‌گیرد.

مراقبه‌ای که اولیاء خدا دارند؛ یعنی اوج مراقبه، همین است که می‌دانند همه چیز از ناحیه خدا است. خوبی‌ها از اوست و اگر بدی هست (ولو از من بدی‌ای نیست)، از من است. لذا دائم در درون خودش می‌گوید: یک موقع اشتباه نکنی، یک موقع فکر نکنی اگر یک موقع با این دست گناه نکردی، کسی شدی، یک کس دیگری تو را کنترل کرده، دائم از او بخواه که بیشتر تو را کنترل کند تا بدبخت و گرفتار نشوی، مواظب باش خاک بر سر نشوی و ... (گاهی وقت‌ها چیزهایی را می‌گویند که برای ما، قابل شنیدن نیست و نمی‌توانیم تحمل کنیم، می‌گوئیم: یعنی چه؟! چرا این‌ها این حرف‌ها را می‌زنند؟! مگر کار خوبی است؟! اینها که حرف‌های عامیانه است که عوام این حرف‌ها را می‌زنند اما این‌ها در درون خودشان این‌گونه حرف می‌زنند و به خود می‌گویند: مواظب باش).

قبول نصیحت از هر کسی

مسئله سوم که جوادالائمه(ع) بیان می‌فرمایند - که اولیاء خدا می‌گویند: این هم از نشانه‌های مراقبه است؛ چون «يَحْتَاجُ» می‌فرمایند؛ یعنی در هر صورت نیازمند به این سه خصلت است - این است که می‌فرمایند: «وَقَبُولُ مِمَّنْ يَتَصَحَّحُ»، از هر کس او را نصیحت کرد، قبول کند.

لذا اگر می‌خواهید مراقبه داشته باشید، بروید جاهایی که شما را نصیحت کنند. اول انقلاب، حدود سال 60، آیت‌الله شب زنده‌دار که اخیراً غریق رحمت الهی شدند، در فیضیه، بحث اخلاق داشتند.

خدا آیت‌الله راستی کاشانی را که الآن در قید حیاتند، حفظ کند. ایشان هم با این که خودشان درس اخلاق داشتند، می‌آمدند و پای درس اخلاق آیت‌الله شب زنده‌دار می‌نشستند. ایشان دیده بودند که آیت‌الله راستی کاشانی می‌آیند، گفتند: آقا! شما

نیایید. ما اذیت می‌شویم. این‌ها برای شما نیست. ما خجالت‌زده می‌شویم. اما ایشان باز هم می‌آمدند و می‌رفتند پشت ستون می‌نشستند. دو سه جلسه آمدند و آیت‌الله شب زنده‌دار متوجه نشدند. جلسه سوم یا چهارم متوجه شدند و گفتند: آقا! من گفتم شما نیایید، من را خجالت ندید و اذیت نکنید. آیت‌الله راستی کاشانی گفته بودند: آقا! چه می‌گویید؟ من برای خودم نیاز دارم، نیاز دارم شما نصیحت کنید و من بپذیرم. خدا آیت‌الله شب زنده دار را رحمت کند، یادم نمی‌رود، ایشان یکباره زدند زیر گریه و گفتند: چه کنم مأمورم به گفتن و لا با این جمله ای که شما گفتی، من دیگر بحث اخلاق را تعطیل می‌کردم! این «و قبولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ» که حضرت می‌فرمایند؛ یعنی حتی اگر مذنّب به انسان نصیحت کرد، انسان نباید بگوید: برو بابا! تو می‌خواهی به من نصیحت کنی؟! عجباً! این پذیرش نصیحت از هر کس، یکی از خصائص مراقبه است که وجود مقدس جواد الائمه (ع) بیان می‌فرمایند که هر مؤمنی به آن، احتیاج دارد. در احادیث قدسی است که گاهی شیطان آمده، انبیاء را نصیحت کرده و بعد هم پشیمان شده که چرا نصیحت کرده، اما دارد که نصیحت کرده است.

خدا آیت‌الله العظمی بهجت، آن بهجت‌القلوب را رحمت کند. ایشان تابستان‌ها مشهد بودند. یک موقعی هم ما در تابستان برای زیارت به مشهد رفته بودیم و ایشان را دیدیم. بعد با ایشان تا درب منزل رفتیم، آن موقع خودشان هم پیاده می‌آمدند، بعد هم داخل رفتیم. ایشان نکاتی بیان فرمودند. بحث به این‌جا رسید، فرمودند: این که می‌گویند: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» [5] یعنی علم بما هو علم، نور است، اما از یک طرف هم داریم: «العلم هو الحجاب الأكبر». ایشان فرمودند: اگر نور است، معنای حجاب چیست؟ جمع ضدین محال است!

بعد خودشان فرمودند: ما یک علم عام داریم و یک علم خاص. علم خاص، یعنی حقیقت العلم. علم عام، یعنی سواد. بعد خیلی قشنگ بیان فرمودند که کتاب‌هایی که می‌خوانیم، سیاهی است و خواندن سیاهی‌ها و سوده، علم نیست، «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ». فرمودند: اگر کسی جدی عالم باشد، دیگر حجابی ندارد. بعد فرمودند: شنیدید هم در روایت هست و هم در عرف بیان می‌کنند که مثلاً یکی از مشکلات عالم، حسادت است. فرمودند: عالم، اگر بالجد عالم باشد و علم بما هو علم را کسب کرده باشد، اصلاً این حرف، حرف غلطی است، چون نور دارد. این کسی که حسود است، ظلمت دارد. فرمودند: عالم اگر عالم باشد، حتی اگر ببیند حرف مذنّب، حرف و نصیحت خوبی است، می‌پذیرد. نمی‌گوید: تو مذنّبی، می‌گوید: حرفت قشنگ است، حرف، حرف خوبی است. کلام، کلام خوبی است. حالا هر کس نصیحت کند، مهم نیست.

اولیاء الهی و دنبال نصیحت رفتن!

یک معنای دیگری که اولیاء الهی برای «و قبولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ» تبیین کردند، این است که یعنی انسان باید به دنبال نصیحت باشد و هر کس، او را نصیحت کرد، بگوید: دستت درد نکند که نصیحت می‌کنی. این خیلی مهم است؛ یعنی آماده پذیرش نصیحت است. نمی‌گوید: من خودم بالا رفتم و مطالب را طی کردم.

خدا آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی را رحمت کند. ایشان دهه آخر صفر، روضه داشتند و با وجود مرضی‌شان مقید بودند از اول بیايند و تا آخر بنشینند. روضه حضرات مراجع و بیوت شریفشان این‌طور است که مثلاً اگر از 9 صبح شروع می‌شود تا نزدیک به اذان ادامه دارد و مثلاً چهار یا پنج از آقایان می‌آیند و یک ربع، بیست دقیقه‌ای صحبت می‌کنند و بعد مداحی و روضه‌خوانی هم مابینشان هست. به آقا گفته بودند: آقا! شما خسته می‌شوید. گفته بودند: من نصیحت می‌خواهم، موقع خوبی است.

یک سری قاری قرآن را خدمت آیت‌الله العظمی گلپایگانی برده بودند. اول از همه به آنان فرموده بودند: شما قاری هستید، بگذارید من نمازم را بخوانم، ببینید من نمازم را صحیح می‌خوانم یا غلط می‌خوانم. گفته بودند: آقا! شما خودتان مرجع تقلید هستید! گفته بودند: اشکال ندارد، من نمازم را می‌خوانم، ببینید صحیح می‌خوانم یا غلط می‌خوانم!

بعد به یکی از این‌ها گفته بودند: کدام آیه قرآن در دلتان نشسته، آن را برای من بخوانید و یک مقدار من را موعظه کنید. آن‌ها هم گریه کرده بودند که آقا چه می‌گویند؟! اول که می‌گوید: من نمازم را می‌خوانم، شما ببینید درست می‌خوانم یا نه، بعد شما که با قرآن مأنوسید، بگویید: کدام آیه قرآن در دلتان نشسته، آن آیه را بخوانید و من را نصیحت کنید.

«و قبولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ» هرکه نصیحت کند، می‌گویند: چشم. اگر انسان این‌طور شود، این سه وجهی که بیان کردیم، چه می‌شود؟! معلوم است دیگر، اگر همه ما این‌طور شویم، واقعاً آن مدینه فاضله‌ای که دنبالش می‌گردیم، به وجود می‌آید و دنیا، گلستان می‌شود. دیگر عجبی نیست، تکبری نیست، منیتی نیست و ...

همان‌طور که بیان کردم: آیت‌الله العظمی بهجت فرمودند: حسود، دیگر عالم نیست. اگر بگویند: کسی حسود است، او سواد خوانده است. مگر می‌شود عالم که علم بما هو علم، همان که فرمودند: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» دارد، حسودی کند؟ خیر. خدا آیت‌الله سیبویه را رحمت کند. من خودم از زبان مبارکشان شنیدم که ایشان در مجلسی که خیلی از آقایان روحانی بودند، فرمودند: به خدا قسم! من از اول عمر تا به حال، به هیچ احدی، حسادت نکردم.

آیت‌الله سیبویه یک موقعی وارد مجلس یکی از آقایان سادات که از منبری‌های مشهور هم هستند (الان هم هستند و من اسم نمی‌برم) وارده شده بودند. ایشان هم بالای منبر گفته بودند: آقا دارند می‌آیند، اجازه بدهید آقا رد شوند. آقا که پیرمردی بودند جلو آمده بودند و او که جای بچه آقا می‌شد، داشت روی منبر صحبت می‌کرد (البته او هم الان سنش بالاست اما یک زمانی جای بچه آیت‌الله سیبویه می‌شد). آقا جلو آمدند و روی پله اول منبر رفتند، لب او را بوسیدند، پیشانی او را بوسیدند و بعد

رفتند نشستند. گفتند: او دارد راجع به «قال الصادق و قال الباقر» می‌گوید و مردم را موعظه می‌کند و مردم پای وعظ او رشد می‌کنند. آیت‌الله سیبویه این‌طور بودند! اصلاً حسادت برایشان معنا نداشت. عالم ربانی این است. این‌ها هستند که حکیمند، «هَلْكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشِدُهُ» [6] این، ارشاد عملی است، «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ يَغَيِّرُ أَلْسِنَتَكُمْ» [7]، این‌طور است. حال اولیاء خدا، این است. دائم مراقبت. جدی اگر همه این‌طور شوند، چه می‌شود؟! غوغا می‌شود، گلستان می‌شود، مدینه فاضله می‌شود. اصلاً دیگر چیزی به نام بدی وجود ندارد. بدی دیگر معنا ندارد. همه هم آمدند ما را به این قضیه دعوت کند. هم انبیائش آمده‌اند ما را به این قضیه دعوت کنند، هم ائمه و اولیاء خدا.

رمزی برای خروج از گناه در جوانی!

روایات دیگری هم بود که دیگر مجالی نیست تا بیان کنم. علی‌ای حال مراقبه شامل چنین مواردی است که در این جلسه، از روایت وجود مقدس حضرت جواد الائمه (ع) هم استفاده کردیم، جوان‌ترین امامی که جود و کرم دارد. من نمی‌دانم شما هم تأیید می‌فرمایید یا نه، از بعضی سؤال کردم، دیدم آن‌ها هم همین حرف من را می‌زنند. این حالی است که من خودم دارم. از قدیم الایام، هر موقع به کاظمین رفتیم، این نظر را داشتیم که صحن و سرای کاظمین، حرم شریف جوادین کاظمین (ع) بوی امام رضا (ع) را می‌دهد. یک حال عجیبی است، انگار که در صحن و سرای امام رضا هستید. به تعبیری خیلی هم سبک است و آرامش دارد. انسان دوست دارد، دائم در آن صحن و سرا بنشیند، یک چیز عجیبی است. البته نه این که حرم حضرات معصومین دیگر این‌طور نباشند، ولی این‌ها دلی است، شما هم به این مطالبی که دلی گفته می‌شود، خیلی خرده نگیرید، ولی واقعاً این حال هست.

شاید یک دلیلش این است که می‌دانید بین ائمه (ع) وجود نازنین ایشان، خیلی مظلوم است. هم در کودکی به آن سبک و سیاق یتیم شدند، هم به اجبار حاکم، آن حکام بنی‌العباس، با آن سبک و سیاق با دختر مأمون ازدواج کردند. بعد هم می‌بینیم بخاطر ظلم‌هایی که می‌شود، ایشان در جوانی به شهادت می‌رسند.

می‌دانید حتی یک عده از خود اهل‌بیت (ع) هم اول، یک مقدار مشکوک به قضیه امامت ایشان بودند. حالا من نمی‌خواهم وارد آن بحث شوم. چون می‌دانید مادرشان به ظاهر کنیز بود و ... «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ» [8]، «لا فرق بین العرب و العجم الا بالتقوی» و آیات و روایات شریفه بسیاری را که راجع به تقوا است، یادشان رفته بود. لذا این‌قلت داشتند. از جمله راجع به این که مگر یک فرزند کوچک می‌تواند امام شود و ... اما علی‌ای حال حضرت، مظلوم مسموم است. خیلی مظلوم است. خیلی هم خدای متعال به او عنایت کرده است. جالب است مثل جد مکریشان، باب الحوائج هم شده است. لذا کنار جد مکریشان هم هستند.

من نکته‌ای از آیت‌الله مولوی قندهاری به خصوص برای جوان‌های عزیز بیان کنم. ایشان می‌فرمودند: توسل به جوادالائمه (علیه الصلاة والسلام) برای خروج از گناه در جوانی مؤثر است. در جوانی دیدی یک جایی شیطان و نفس دون، دارد فریبت می‌دهد، توسل به آقا، جوادالائمه زیاد داشته باش. این هم یک رمز است. ایشان جواد است و جود و کرم دارد.

من نمی‌دانم شما هم تأیید می‌فرمایید یا نه، از بعضی سؤال کردم، دیدم آن‌ها هم همین حرف من را می‌زنند. این حالی است که من خودم دارم. از قدیم الایام، هر موقع به کاظمین رفتیم، این نظر را داشتیم که صحن و سرای کاظمین، حرم شریف جوادین کاظمین (ع) بوی امام رضا (ع) را می‌دهد. یک حال عجیبی است، انگار که در صحن و سرای امام رضا هستید. به تعبیری خیلی هم سبک است و آرامش دارد. انسان دوست دارد، دائم در آن صحن و سرا بنشیند، یک چیز عجیبی است. البته نه این که حرم حضرات معصومین دیگر این‌طور نباشند، ولی این‌ها دلی است، شما هم به این مطالبی که دلی گفته می‌شود، خیلی خرده نگیرید، ولی واقعاً این حال هست.

شاید یک دلیلش این است که می‌دانید بین ائمه (ع) وجود نازنین ایشان، خیلی مظلوم است. هم در کودکی به آن سبک و سیاق یتیم شدند، هم به اجبار حاکم، آن حکام بنی‌العباس، با آن سبک و سیاق با دختر مأمون ازدواج کردند. بعد هم می‌بینیم بخاطر ظلم‌هایی که می‌شود، ایشان در جوانی به شهادت می‌رسند.

می‌دانید حتی یک عده از خود اهل‌بیت (ع) هم اول، یک مقدار مشکوک به قضیه امامت ایشان بودند. حالا من نمی‌خواهم وارد آن بحث شوم. چون می‌دانید مادرشان به ظاهر کنیز بود و ... «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ» [8]، «لا فرق بین العرب و العجم الا بالتقوی» و آیات و روایات شریفه بسیاری را که راجع به تقوا است، یادشان رفته بود. لذا این‌قلت داشتند. از جمله راجع به این که مگر یک فرزند کوچک می‌تواند امام شود و ... اما علی‌ای حال حضرت، مظلوم مسموم است. خیلی مظلوم است. خیلی هم خدای متعال به او عنایت کرده است. جالب است مثل جد مکریشان، باب الحوائج هم شده است. لذا کنار جد مکریشان هم هستند.

من نکته‌ای از آیت‌الله مولوی قندهاری به خصوص برای جوان‌های عزیز بیان کنم. ایشان می‌فرمودند: توسل به جوادالائمه (ع) برای خروج از گناه در جوانی مؤثر است. در جوانی دیدی یک جایی شیطان و نفس دون، دارد فریبت می‌دهد، توسل به آقا، جوادالائمه زیاد داشته باش. این هم یک رمز است. ایشان جواد است و جود و کرم دارد.

پی نوشتها

[1]. مجموعه ورام، ج: 1، ص: 59.

[2]. تحف العقول: ۴۵۷.

[3]. هود/ 88.

- [4]. فرقان / 70.
- [5]. مصباح الشريعه، ص: 16.
- [6]. بحار الأنوار : ١٠/١٥٩/٧٨ .
- [7]. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ص: 46.
- [8]. حجرات / 13.